الشعر کلام حسنہ حسن و قبیحہ قبیح

الحمد للہ والمنۃ کہ درین ہنگام فرخ آغاز خجستہ انجام حسب فرمایش جناب شیخ محمد عبد الرزاق صاحب تاجر دہلوی فضیلت لطیفہ مسمی بہ

مرآت الصنائع

۱۳۰۳

تصنیف محمد عزیز اللہ شاہ عرف شاہ محمد ہدایت اللہ خان ابن شیخ محمد یحییٰ صفی پوری یکے از مریدان حضرت شاہ خادم صفی محمدی قدس سرہ

در مطبع ... باہتمام محمد نذیر مالک مطبع طبع شد

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE523

بسم الله الرحمن الرحیم

۱ بطفیل محمد مختار　　ز ستم بگذر ای پری رخسار
۲ کرو بسمل بخون دل قاتل　　بنگر اقرار و وقت کار انکار
۳ روی من زرد گشت از تب غم　　خوی من درد گشت از غم یار
۴ دل و انبوه غم بیاد حبیب　　من و دامان او بروز شمار
۵ چه مجالست با تو گستاخی　　عاشقان را همین بود کردار
۶ در کمین دلم چرا هستی　　خود کمینش تو بوده ای یار
۷ ز غم آشفته شعر من تا کی　　نیو و نیک خوی کین نه نهار
۸ درد حرفم همه مفرح درد　　راز آمد بلب دم آزار
۹ رای آرام داد یار مرا　　ارم رای داد ما را یار
۱۰ نی غمی دیدم و ندید ارم　　نه نی و نی شبان یاد نه یار
۱۱ راز در دل نهفته ام اید دوست　　حال من پرس تا نباشم زار
۱۲ رام من شو که از وصال تو دور　　رو و خو لشت دیم و دل زار
راز فاش است و دشمن پر زور　　روز و شب نیش زن لطعنه چو مار
۱۳ ورد من شد بدر و تو یارب　　یارب ورد شد بدر و تو یار
چند یارب کنم بدر و تو ورد　　یارب از ورد درد و سختی کار
۱۴ آتشین است گر لبت چون لعل　　آب حیوان چه هست در گفتار

چیست آن چشم با چنین جادو ‌‌ ‌ چیست آن حسن با چنان دیدار
من غلط گفته ام جفا کارت ‌ ‌ نیستی ای صنم بدین هنجار
ای صنم درد دل بپرس ز من ‌ ‌ شاعری گفته است آئینه وار
یار را بار رقیب می‌بینم ‌ ‌ آه و درد که نیست یارا یار
بیدلی را ای وصال بده ‌ ‌ ای پری رو بیا و جام بیار
جان من آن و غمزهٔ تو چه شد ‌ ‌ تا من از وغا شدی عیار
گفتمش منفعل بفطنت شو ‌ ‌ خشمگین گفت گفتنت بیکار
اجل آمد که او چه بود آیا ‌ ‌ کشت ما را کرشمهٔ خونخوار
می‌بشب پیش تست می شبه ‌ ‌ نیستت پیش بینی ستیار
تا م جم بعد ازین کسی نبرد ‌ ‌ جام جم شد دو دیدهٔ خونبار
دل تو خطا کشد بخط سیهی ‌ ‌ قصه هست ضعف جثه نزار
گل و گلزار در نظر هیچ است ‌ ‌ تا نظر هست والله دلدار
بر من مبتلا ستم مپسند ‌ ‌ مبتلایم به محنت و به خمار
چهره ور ششدرم که شد به بسیج ‌ ‌ با سه چاره ده دو چشم چار
خوبروی مباش کینه شعار ‌ ‌ چون نکوئی مباش کینه شعار
تیغ ناحق مزن که کس نخند ‌ ‌ آه ای ماه از چنین هنجار
کینه با من مکن مکن کینه ‌ ‌ یار من شو که صادقم ای یار
برد شور غم تو هوش ز سر ‌ ‌ سوز عشقت بدل فگند شرار
وای گر دیده ام ندید ترا ‌ ‌ زار گردیده ام ز هجر و نزار

تضمین ١٢
تجنیس ١٢
سیاقة الاعداد ١٢
مردف ١٢

یارب این بود برای تو	دور از دور ساغرت بربار
روی چون گل اگر برافروزی	از پری دل بری بیک دیدار
تپش دل نکرد تاثیر	شوخ من خویش نیایدی یکبار
غیر تو نیست در دلم شب و روز	یاد من مهر آشنا مگذار
دل و جان حاضرست زین مطلب	که بود آن سید الابرار
سید نیک ملکی و قدسی	نام پاکش محمد مختار صلی الله علیه وسلم
۱ از نیاگان اوست ابراهیم	شیث و آدم دو فر حیدر و دار
۳ نقش او زیب لوح زینت دل	زیب را نیز لوح زینت کار
۴ تا رقم کرد نام پاکش را	خامهٔ من شد است گوهر بار
۵ چمن شد نسیمی از کویش	لاله و گل دمید از بن خار
۶ همه عالم اگر شود معدوم	دین و آئین او بود بقرار
۷ دل و جان و دو دیده ام کردند	جز خیالش ز جمله استغفار
۸ هر دو عاشق بر او چه مهر و چه ماه	آن ز غم زرد و این ز کاهش زار
۹ بود شاهد ولی نه یوسف وار	آن بلاهوت و این بسر بازار
۱۰ نور ازو دارد آسمان و زمین	آن بخورشید و ماه این بهزار
۱۱ از هوایش میان آتش و آب	خاک سبزی کنان برنگ غبار
هر گل خنده خنده از رنگش	رنگ از بوی و بو ز باد بهار
۱۲ سید مدجان بجسم چشم و لبش	بنگه آن بنوشش این هر بار
۱۳ کرد با ماه و مهر معجزه خویش	زان بانگشت و زین بچرخ اظهار

زان بهایک شب فروغ حجت بود | زین بهر روز گرمی بازار

۱ می بری دل ز مردمان بسخن | سحر یا معجزه است یا گفتار

۲ مشک خوشبوتر است یا مویش | روی او خوشتر است یا گلنار

۳ عادت او سعادت ابدیست | سنتش کن شعار خوبی عار

۴ گر سری هست بر تن من و تو | بر در او به هست یا بر دار

۵ سر زلف سیاه تو داریم | خانه کرده است در دل یا مار

۶ گشت منظور تو گر این منظوم | که دم آزاد از همه آزار

۷ نقشبند بلند و پست نه بست | با جمالی که روی تست نگار

۸ که کند نظم سر یک سر مو | شد نثار تو خاصه نثار

۹ گر بگلزار بگذری چو صبا | بهوای رخت شود گلزار

۱۰ تاب کو گر تو تا بکو آیی | شور آفاقی از حریم مزار

۱۱ مردمان خاک بیز از پی تو | وز برای تو مردمان خونبار

۱۲ نقش دیگر ز لوح دل بستر | صورت پاک آن نگار نگار

۱۳ از پی انسان جمال او از هر | رحمت او رحمت خوبی هر کار

۱۴ آرزو آرزو نخواهی دید | گو بهتی در عطای آن نهار

۱۵ بردباری و دلربائی و راست | یاد او بخشم و وعده کار

۱۶ کاش روز و شبم رود بغمش | روز و رو ذکر و شب بگریه زار

۱۷ تا بعمرش نه روز بود و نه شب | نه بیا رمی و عبادت کار

۱۸ منفعل آدم بخشش بخشش | وز تو خواهم نعمت بسیار

۱۸ تکرار ۱۲ — عیز ۲ نسب ۱۲ — ۱۷ الف و نشر — ۱۹ لف و نشر

غمزه و در غمزه غمزه چشمش — فتنه و در فتنه فتنه و بیدار
بوی او نافه نافه نافه چین — سوی او حلقه حلقه حلقه مار
لب او لعل لعل لعل یمن — سخنش در چه در در شهوار
رنجه رنجه بجهد نفس نجه — پیش او لحظه لحظه در گلزار
گلبن از شاخ شاخ شاخ زبرگ — برگ برگش چو غنچه غنچه چو خار
خوشترک از جهان و پاکترک — بهترک بهترک ز خیل کبار
دشمنش کمترک خراب ترک — تیره روزک زبون ترک بسیار
نرگسین چشمگان شکرلبگان — لبگان خوبگان بشوقش زار
راه در چین بشک چینش یافت — تنگ در روز چین صبا به تتار
بس پریشان ز رنج شهر ختن — ده در آنجا اگر دهی زنهار
ز نگی بر گلشن ترانه سرود — رفت چون نکهتش بچین و تتار
در بهشت گر نیامدی — هر که برگش فشاند خستش خار
آب حیوان نیافت اسکندر — چون بلعلش نکرد استظهار
گوهر شاهوار از یاد ام — عاشقان همه رهش کنند نثار
گل سرخش بیخ تر ز لیخ — مصحف پاک و قبله و دیدار
تیغ او عین ماه نو به نظر — دام دل تار تار مشک تتار
پسته او بمغز هر سخنی — نغز و شیرین و به ز سیب انار
لغزد از اضطراب پای نگاه — هر دم افتد براه او ناچار
دل گلشن چمن چمن شگفد — از نسیم دیار او به بهار

ح ۱ ایضاً ۱۲
ح ۲ ایضاً ۱۲
ح ۳ ایضاً ۱۲
ح ۴ ایضاً
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۱ گوش دل نه بگلشن و بشنو | شور صلی الله از لب گل و خار
۲ دست لطفش گره کشای منست | چون ننازم برین کشایش کار
۳ سر ادراک من بذهن و خیال | کند از بهر فکر او اصرار
۴ چشم عشقم بصورت و معنیش | دل و جانم فریفت از دیدار
۵ افسر حال من ز خاک درش | تا دم مرگ باد و روز شمار
۶ دسته نعت بسته ام شاها | لفظ و معنی کشیده در گفتار
۷ سلک نعتم بآب و تاب و فروغ | ابر نیسان خجل کند بسیار
۸ گر به شمشاد او دهی تمثیل | سرو در قصد ز ناز گلبن وار
۹ شمع در بزم او اگر خندید | رفت دود و دشن بسر گریه زار
۱۰ خنده واز آب و تاب لعل یمن | تا ز نمیدش بجلوه بست نگار
۱۱ از چمن زار یک تبسم او | صبح هر روز بشگفد چو بهار
۱۲ عارض تست همچو ماه منیر | موی پر پیچ و تاب چون شب تار
۱۳ از پی اوست چشم گریانم | رگ مجنون و نشتر خونخوار
۱۴ گرچه رویتو هست چون گل تر | گل چو روی تو نیست در گلزار
۱۵ چون مسیحا نگو بمیت الا | گر بیک جلوه جان دهد بهزار
۱۶ در من و او همیشه یکرنگیست | دل من آتشین ز رخش گلنار
۱۷ بیزند نغمه عندلیب ولی | او چو موسیچه من چو موسیقار
۱۸ من چرا نیستم چو مرغ سحر | گل چرا از تو خون جگر رو به بهار
۱۹ در تو اسے نافه گو چه کاکل او | شب و دام و بلا و عقرب و مار

برتو اسے لاله گون چو عارض او
١ هرچه هست آب و خاک و آتش و باد
٢ گر کند سوئیت التفات بناز
٣ مهر و ماه و سپهر و کرسی و عرش
٤ برخ شه پیاده اسش در مات
٥ دل من برده بلاشک
٦ از کدورت اگر صفا خواهی
٧ ای ولایت سپاه بی غم او
٨ مبتلای تو بوده ام شاها
زار و بیزار بیسرم که بود
٩ نفس من گرچه زشت بود الا
١٠ دل من گرچه محو اوست همی
١١ و ور پیش از دلم قرار ببرد
١٢ گر تو بیسوزی از پیش جانا زا
١٣ تا فرو ریخت خون دل بغمش
١٤ آب گوهر باشک سے ریزد
١٥ غم او خوشترم ز هر شادیست
١٦ گشتم افسرده تر ز آتش زار
١٧ تیغ بارد اگر بگو چشم او

عشق جان و دل و حواس و قرار
نیست بی او وجود این همه چاره
پس بنه پای عشق و سر پیش آر
سپهر اوست بند قائم و دوار
پیل و فرزین او و رخ و اسپ سوار
تا مرا عشق تو بلای من زار
خاک او گرد و سر کش چو غبار
گر غمم اوست شادی هر کار
در هوای تو از خودم بیزار
مبتلای تو در هوای تو زار
جانم اکنون از دست در آزار
گر دهد جان هزار بار نثار
نه از آتش نبود قرار
کم ز پروانه نباشش بکار
مردم دیده بین که شد خون دار
شوقش از چشم گر بود بیمار
گر نمیرم ز سختی بسیار
باد و باران کند مدام این کار
سر نو دم هم بشوق بیار

آه کز اشتیاق سنے تابم — حسنش اندوه میدهد بسیار
مهلتم نیست یک دم از گریه — دائمم از جوش چشم چشمه فشار
دلبری دل ربوده بوفا — می بری همچو دلبران دل ار
پر ضیا میکنے بسے چو قمر — میکنی از رخت چنان شب تار
دیده‌ام بے وضو شود ز اسد — بس که خون گرید از غمش هر بار
سر خصمش برد گیر نگون — نزهت تا نمیرو از آزار
خون ن خورد تو خون من — خنجر عشق و عشق خنجر بار
اکرم مسلم و محب حبیب — مسلم مفضل و نبی نگار
در چنین حالتم که هست عدا — میکنم عهد تازه دست بیار
دل من شد بشوق مائل زار — عاشقان رست ذوق حاصل کار
رحم کن رحم چند باشم خوار — تا کجا دردمند باشم زار
دلبر پاک مایه نازی — همه تن دلبری سر ابرار
آشتی جوئی اصل ایمانی — دل عشاق جان هر دیندار
با لب لعل عیسی مریم — با رخ لاله گون گل گلزار
رشک لولوئی آب حیوانی — مه آفاق مطلع انوار
جان فزائی عزیزی سرداری — حق نمائی بصر فنی هشیار
شور جانی شکر لبی دلداری — پاک بینی هنروری سالار
دلربائی سمن تنی غمخواری — آشنائی بشری ستار
نازنینی نکوتری پرکار — همه جبینی پیمبری مختار

آه ذل دوام دل دادن   که زد و بران درد دارد زار
گرمی فرقت تو جانم سوخت   غم تو سوخت هم چو تابش نار
روی او آرزوی داغ درون   سر هر موی چو نافه تاتار
خضر فیض عشق لعل لبش   مخلص ملتش حبیب خیار
یاور هر دو سرور گل رو   هادی پاک وفادر جبار
زره مهر ورد مسند او   سبب داد عیش وز شمار
سینه دارد محبت درد ش   هستم از آه خسته آزار
ذوق دل مصطفی ادم آدم   متقی و داید و بیمار
پیش بین ز ور دار مسکینی   آری آری همیمنی دلدار
مستجیبی ذره آدم   مستقیمی که روم وری بگفتار
مصطفا اجتبا و کحل حبیب   اطهر اسم وسیله گفتار
همش خیمه نیتش بین   ملتش تابک منتش بسیار
والی بحر و بر و جمله جهان   دری عشق و در درج وفار
می شید از برای تو دل من   از برایت همی تپید بگفتار
از تمنا بحیرتم که مرا   جانب من نظر بکنی زهزار
مثل تو کی بود سمن به چمن   ای رخت جانفزای تاب بهار
بوی تو رشک گل بصد یاکی   موی تو مشک سا بچین و تتار
در فراقش نمانده زنده عزیز   گشته ام از حیات خود بیزار
آنکه دارد بعاصیان نظری   جز تو نبود بعین استبصار

از غم او مدام جان بلبم — آه جان عزیز گشت فگار
۲ جز تو هرگز امید گاهم نیست — هر دمم اوست جاے هر کار
۳ تو کجا اے عزیز کو نعتش — گشته‌ام منفعل ازین گفتار
۴ من که باشم که در رهش میرم — از تو آید عزیز این کردار
۵ اے زروے تو شد نگین گلنار — وے بکوے تو سرزمین گلزار
۶ اے هزار از هواے روے تو زار — وے تتار از بلاے موے تو تار
۷ چون نپرداختی بدین زنهار — چون نپرداختی بدین زنهار
۸ قال لولاک ربنا حقا — که کند وصف او یکی نه هزار
۹ کرد با غائبان هدایت او — لطف او آنچه کرد با حضار
۱۰ دست او چون زبان او کوتاه — لعل او همچو دست او دُر بار
۱۱ اندرون دلش تمام تمام — بود گنجینه همه اسرار
۱۲ از پی امت آن رسول کریم — بود وے از شام تا سحر بیدار
۱۳ سر خصمش که باد در پایش — نیست اوجش مگر بدار شرار
۱۴ نور حق بود پیشتر ز وجود — که بتجلی نمود برکهسار
۱۵ والی تاج عارج معراج — شمع شش طاق در رسل سردار
۱۶ غوث و غیث و مغیث در آفات — وقت زحمت غیاث رحمت وار
۱۷ دشمن تو غلام روی تو شد — دوست خود بود مبتلا و نثار
۱۸ سید پادشهنشه عالم — شافع خلق عاصیان را یار
۱۹ دیده بیدار دل بده که دهد — دل بے بیم دیده بیدار

چیست آن چیز بان تامل کن
بسکه از بیم او گریست بسی
وین عجب تر که قطرهٔ آبی
میرود می در دهان او که خورو
گر تو خواهی کز ان امان یابی
تام پاکش وظیفه کن شب و روز
۲ از خدا ایکهز ار بالاشد
۳ حسرت از محبت سرمد
۴ پیش او چو رلفس مے گفتم
۵ از که جویم صفاے قلب جزاو
۶ دل و جانم نزید گر عاجز
بنده را بنده گی کند آزاد
۷ ہمن شهیدست او کریم و سخی
۸ ملکا مالکا ملکا ملکا
۹ مالک ملک و مالک عالم
۱۰ دردها دارم و دوا مدوم
۱۱ همچنین زیب نقش بیش زبیش
۱۲ زینت نقش چین بزیب جبین
۱۳ هرکه جان به ستم و یا ستم

که خورد سنگ و آدمی یکبار
قطرهٔ هم نمانده در کهسار
خورد آن را او و شود بیکار
گرچه فرزانه هستی و هشیار
رحم به حال تو کند غفار
که همین توبه ہست و استغفار
هشت ماند از شش و نود برچار
بشکن تا نماید او دیدار
چه کنم نیست طاقت گفتار
ذره گیرد ز آفتاب انوار
هر دو از رنج و ریش بیمار
خسته را خسته چون کند تیمار
کی بود کار ما به دو و شمار
کار ما گرد درد دل رحم آر
رهرو گرم در راه او هموار
دارم و که دل و هم دلدار
زجبینت خفیف چین نشار
فیض غیبی زپیش پیش بخیار
پیش تو کس نیار و شن بشمار

مشتعل آتش غم تو سوخت مرا | مغز من سوخت آه آتش کار
خون دل خورد غمزهٔ شوخت | کافرم کرد طرهٔ طرار
عین حسنی و خوب و محبوبی | جان جانی و نو گل بی خار
ناهر و شاهد افضل و مرسل | شاهد پاک آشنا و یار
افضل و آشنا و دلبر و دوست | مرسل یار دوست غمخوار
کان سیبی لطیف غیبی | جان بیجان پی بتانی خار
خبری میدهند ز خبرت من | سختم چون ازو کند اخبار
خصم او گفت نخل بار حیات | گفتمش سر بدوش خصمش بار
درد و باشد بهجر او درمان | سهل گردد بعشق او دشوار
سوی من بنگر و شفاعت کن | چون نبینی بسوی من یکبار
گفت دل چیست همتش بر ما | گفتمش خارج از قیاس و شمار
از معانی فرستمش نه درود | یا دل دردمند و جان فگار
هر که او را ستود وای بر او | سینهٔ من حواله بردار
ظاهر و ظاهر رفیع و شفیع | شاهد و زاهد و مدار کبار
برد و داد و نمود برق آسا | برد دل داد جان نمود اظهار
ساخت و سوخت و گشاد و کشید | حرم و دیر و مشکل و آزار
عین نور هست و می روشن او | نکته خال شاهد گفتار
چون تو زارم بعشق خود خواهی | وای بر من اگر نباشم زار
دشمنش خوار و خوار تر بسر | سرنگون باد گر بود سردار

روزم از هجر اوست روز سیاه / شب چه پرسی که الامان زنهار
[1] اصل انسانی آبرو داری / آبرو بخششی از سون کار
[2] بنگری آفتاب هر ذره / گر تو در کوی او روی یکبار
آرزوی دگر جز او نکنی / گر کند عاشقت بیک دیدار
[3] راز دار ملک رفاه پلید / دل بها فسر گل مراد زار
[4] مردمان در غم تو گریانند / آن دو بیتاب را الغم مگذار
[5] حاجتم گر روا کند ... / نزد تو پیش دیگری زنهار
[6] گر حدیثی ثنا ... / هر زبان بسته باشد از گفتار
[7] گر کند سوی من از کرم ... / این مریضم شوم باستمرار
[8] گر نبودے انیس یار انش / نشدی دیدے همه اولوالابصار
[9] گر ببینی بخواب صورت او / خواب ناید بچشم تو زنهار
[10] گر کنی از غمش همیشه سکوت / بنماید ز حسن خود انوار
[11] قصه هجر او طویل و دراز / بس که بینیم بحال شوی نزار
یکمال جمال در صفت / شاه غیب فارغ از گفتار
[12] کار من نیست جز ستایش او / جز ثنا گوئیش ندارم کار
[13] بشگلد خار هجر تو در دل / بنگرم تا چه گل کند زین خار
[14] هر کسی راست در جهان یارے / من سکین جز او ندارم یار
[15] سر آفاق و پای یار انش / چار عنصر غلام آن هر چار
[16] دار فانی نه جائے آرام ست / تا زیم من بیاد خویشم دار

گرچه بار گنه بدوشم هست　　بده اندر جناب پاکم بار

دست برگیر در شب تارم　　بین که از بیم گشته‌ام چون تار

گوش نه یک نفس بفریادم　　زار گشتم ز جوشش نالهٔ زار

نور او بود مایهٔ هستی　　گشت موجود ازو همه انوار

جز خدا غیر کو بخلوت او　　حرمش نیست منزل اغیار

حکم او هست بر زمین دایر　　وز پی اوست آسمان دوّار

سیرش از عرش بود بالاتر　　طیر ازو یافت جعفر طیار

بهره‌ام ده ز دیده تا بینم　　نور در لیل و در نهار بهار

هر که دارد شعور انسانی　　نکند جز بوصف او اشعار

گر سرایم بشوق او شعری　　اهل دل را ثنای اوست شعار

تا خیالی ازوست در سر من　　دور شد وهم گردش ادوار

بنما روی خود شبی در خواب　　خواب ابرو و چشم من بگمار

بکشا رو مکن ازو پرده　　پرده در پرده بخت کن بیدار

قد بی سایه‌اش بنفی شهود　　کرد مثبت وجود را اثار

عاشقی پاک با دل نازک　　مرده زنده شده هر یار

از صنایع هر آنچه دانستم　　نظم کردم بفکر جادوکار

کردم ایجاد خود چهل صنعت　　زین صنایع که هست بی تکرار

در بود در رسایل قصد ما　　نظم ایجاد من بهر ذره شمار

بعد ازین می نگارمش بشنو　　نعت احمد یگانه سالار

شور و شهید تکلم تو بهم
شارع خاص شرع نام خدا
بهر یک جلوه بسمل یا سم
سند خیر سید موجود
سقر هر سقر سفر مقل
عید و مصباح و صبح عید آمد
حاوی راز دوست و زهت
حصن عالمات صورت احسان
آتی و عالی و آب هدی
طینتش طیب و طینتش طینت
تاب جان جان تاب ذات شرف
غالب فوق و تحت و غالب خلق
بیند و بیند و فقر و فقیر
ندہ و زبدہ زبدہ و زندہ
نقد نقاد و نقش فتح و فتوح
پیر و هر پیر راه پیر و او
منبع اعتبار و استقصا
استتار و مفضل و مشتمل
آبیار ربیع طیب

شهره شهر شهر بلکه جوار
نور شام و ظهور شور نهار
پرده بردار یا بدر یک بار
عید با جور اعتلا معیار
که کند آتش و سقر گلزار
و پید سعید و سعید احیار
طالب راز و مطلب ابرار
حسن و حسن و محسن و سردار
هادی هدی و صواب مدار
طیب و عین دین و عشق اسرار
باعث شان و شوکت اطهار
غالب غرب و شرق بالغ دار
بینه یا بینه اسرار
قبله خیر پاک نیک خیار
فقر و فتا و فضل نثار
جبر سید او ... ل و سید
محیی احتیاط و استبصار
مستند و مستفاد و استظهار
مرصد طیبه و محیر و حصار

١ سابق و سایق و صفی و شفیق | کافی و وافی و سخی کار

٢ کنز عشق و موفق و عاشق | واقف موقف و موافق کار

٣ عجب و موجب عجب لا ریب | طیب و طیب مربی اظهار

٤ دلبر سبز رنگ جان جهان | بجمال و بحسن طرفه لگار

٥ مومنان را ز نور او صد نور | کافران را ز نار او زنار

٦ بود هر بود جود هر موجود | بله ابر کرم ببار ببار

٧ قائم اللیل صائم الایام | در قیامت قیام دار قرار

٨ رحم او رحم فاق و مطلق | قهر او قهر واحد قهار

٩ هادی عالم امی و مکی | حامی هر کسی دیار و دیار

١٠ پرده دار اله شاه رسل | شاهد هیچ با عشوه شعار

١١ شمع هر شام مشعل هر دود | شعله هر شرر و شرار شرار

١٢ دل پر درد را هم او پرسد | و گر او پرسدم چه درد و چه عار

١٣ تا مثابت حکم تلاوت نشست | تهمت نشست تهمت واوار

١٤ کمال منتهای هدیه داو | آشنا دید نسیم رخسار

١٥ بحر جود ابر فیض کان علم | نور طور انس انس امن تار

١٦ موتمن محتشم غنی مغنی | مجتبی مصطفی نبی سردار

١٧ راهی روشن قسم براهی راهی | باز یارت سفر بسوز تار

١٨ دلبری دلبری کنی ز جهان | برتری برتری چو باد بهار

١٩ زینت بیش از همه عالم | بینش دو دو بینی هنر کار

زیب جنت بهار چیدن دل
در دو سر پیش داد آه ز بهجت
مهر و محو کرد نقش فتن
پیش بین مهر او بزیب یقین
ز بینش نقش در دل همه کس
پیش بین بینشش بزیب یقین
مهر او گرم در دل همه کس
بار گردست هر خسم در نار
باز هرگز دلم نه سوخت بار
رنج بسیار میکشم ز فراق
روز و شب می تپیم نه بیتابی
ای ولایت چو اینقدر گفتم
کار عالم کسی تمام نکرد
ختم کن ای عزیز بر تاریخ
گر شکر نیست بس بود حرفی
ورنه این هرچه هست لا یعنی ست
ور بود شوق نعت اندر دل
تجربه کردم ولایت از گفتن
آن درودی که هست نافه کشای

همه تزیین عالم و یدار
دل من بین بجان ز تن بیزار
دل بجنبش پی تپشها زار
گرم گرم او سرور خیار
بینشش فیض بخش هر دلدار
ز بینشش فیض بخش نقش خیار
گرم او سرور هر دلدار
یار من هجرت در شب تار
تا ز عشق تو سرد کردم نار
راحتم نیست از دل بیمار
رحم کن رحم کن که هستم زار
ترک دادم تفکر افکار
دل من شد ازین مثل افگار
مانده از من ولایت این اشعار
هست هشتی ۱۲۶۸ هجری مثنوی آخر خزدار
پیش نا آشنا چه صد چه هزار
نام احمد بس است لیل و نهار
پس درود بر احمد مختار
آن درودی که هست نکهت بار

آن درودی که هست غالیه سای — آن درودی که هست رشک بهار
آن درودی که هست راحت روح — آن درودی که هست بی مقدار
آن درودی که هست تازه و تر — آن درودی که هست چون گلزار
آن درودی که عنبر افشانست — آن درودی که هست بوی نگار
آن درودی که جان کند شیدا — آن درودی که حل کند دشوار
آن درودی که از دل تیره — صیقل آساست هم برد زنگار
آن درودی که سپهر سستد حق — از کرم در جواب یک ده بار
ده و نه هشت و هفت شش یا پنج — چار و سه هم دو از یکی بشمار
یک و سه چار پنج شش تا هفت — هشت نه تا بده هزار هزار
بروی و آل پاک و اصحابش — به همه اهل بیت و بر انصار
چون بپایان رسید سر تا پا — این قصیده به نظم گوهربار
گفت تاریخ آخرش هاتف — نعت پاکیزه‌ای زهی گفتار
گر سخن آفرین ابی وانا — آفرین سخن دریغ مدار

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نصلی علی رسوله سیدنا محمد و علی آله و اصحابه اما بعد پوشیده مباد که فقیر ناچیز محمد عزیز الله عزیز عرف محمد ولایت علی فرزند بن منشی محمد یحیی اعلیخان ... مقیم صفی پور این قصیده در سال یکهزار و دو صد هفتاد و هشت هجری در آغاز ... نگاشته بود به برات الصنایع نامیده و غالب که شمار ابیاتش در آن زمانه از صد افزون نبود ... زنگار بملاحظه جناب استادی غالب دهلوی غفر الله له

فرستاده بین بیتی را که پسندید بصاد مزین کرده یک مطلع و تجنیس از نزد خود بیفزود و ستای
هزار از هوای کوی تو زار چو وی نثار از بلای موی تو تار و نجاسه سپرد که من در همین وزن و قافیه
بالتزام صنایع قصیده نگاشتن میخواستم و همین یک مطلع نوشته بودم که هنگامه دهلی هنگامه غدر
واقع شد و نوبتش نیامد اکنون این مطلع در قصیده خود داخل کردن ع که زر زر کشد در جهان گنج گنج و
تا آنکه پس از وفاتش در سال یکهزار و هشتاد و پنج هجری که دیوان نخستین فراهم آوردم در ذیل قصاید منضم ۱۲۸۵
ساختم از آن پس روزگاری بر آمد و نوبت باجتماع دیوان دگر آمد لاجرم بدین خیال که آن ضخیم است
و این مختصر باشد که طبع گردد و از انجا بر آورده دو بیتی چاپ بدو نگاشتم و ابیاتش به دو صد و چهل و هشت رسانیدم
و چهل صنعت جدید بر افزودم الا از بی سر و پایی ها که دارم هنوز آن اجزا هم بطبع نرسید و حال هشتست
هوس از سرم یک سر سو رفت و سیاهی ز سو رفت و از رو رفت و ناکام درین هنگام که سال یکهزار و سیصد
و سه هجری است دل بر آن آمد که اگر کلام دیگر شایع نشود باری این قصیده یادگار ماند لا محاله از آن مجموعه ۱۳۰۳
هم بر آوردم و نسخه علیحده بجای خودش قرار دادم و اقسام صنایع را که نخست بانشان بود دیگر جا
ساختم و همچنین به ترتیب مکررات پرداختم و همگی ابیاتش را به سه صد و سی و دو رسانیدم اینک مجموع دو صد
و چهل و هشت صنعت غیر مکرر درین قصیده نگارش یافته است و از انجمله نوزده صنعت مکرر آمده و در اکثر
ابیات علاوه صنایع مقصوده صنایع دیگر نیز مرقوم است چنانچه بر ذهن سلیم مخفی نخواهد ماند چشم داشت
از سخن سنجان نکته شناس آنست که اگر نقلی به اسطلاب این نسخه نیابند صحیح نشمارند و بجز نگیری نشتابند و اگر
پای شکست بیان نیاید از آفرین سر نکشند و اگر آهوی بینند شوخی نکنند و چشم پوشی فرموده در پیش لوی
خاموشی نشینند که الانسان مرکب من الخطاء والنسیان و بر چار امر از آغاز تا انجام انگشت ننهند و وا
امر زش و هند همگی رجوع از غایب بحاضر و از حاضر بغایب و جز آن که این خود نزد ارباب صنایع از
اقسام حسن الالتفات است دیگر تکرار قوافی و این هم نزد محققین اگر بطرز دیگر باشد عمدگی دارد

سوم مضامین عاشقانه که شیوهٔ فقیر تحسین است چهارم هر جا که لفظی مثل شعله یا آتش یا خار رفته است
آمده است مراد از آن قهر جلال آنحضرت است صلی الله علیه وسلم چنانکه در کتب آمده که دوزخ نیز از نور آنحضرت
آفریده شد صلی الله علیه وسلم بعد ازین در تشریح ضروری ابیات بطریق اختصار آغاز کرده می آید
واگرچه بعضی از صنایع مثل لف و نشر و حشو و جز آن چنانست که از کثرت استعمال و هم بسبب سهولت
وقعی در نظر نمی آرد الا چونکه ارباب صنایع در کتب آورده اند ایراد کرده شد وله الحمد فی الاولی
والآخرة براعت الاستهلال در اصطلاح صنعتی که گوینده در آغاز سخن گوید که بیان آینده ظاهر شود
چنانچه نعت از مطلع قصیده سجع مطرف در بسمل و قاتل در مصرع اولی و کار و اگار در مصرع آخر
سجع است سجع متوازن روی من رو و خوی من پیچ است سجع متوازی حروف و حرکات هر دو
مصرع برابر است تصحیف یعنی کار عاشقان ظالم و قاتل و جز آن گفتن است و اگر مجال ابجد خوانند
و مصرع ثانی باستفهام معنی دیگر شود که کار عاشقان او بهشت از خوف استغنا قلب بعض در
کمین و مکین میم منقلب شد قلب کل نغم و مغز و نیک کین منقلب است قلب مستوی اگر هر دو
مصرع قلب کنند همان هر دو مصرع حاصل میشود نور در اول بضم به جبره و حرف گفتار و در ثانی
بفتح مشهور و در د در تجنیس و مطلب بیت آنکه در روی که در گفتار من است فرحت دهنده در دوا است و
اگر در را در مقام اول مفتوح خوانند و در مقام ثانی مضموم به قلب اضافت معنی دیگر حاصل شود و بدین
لحاظ ذو الوجهین نیز است قسم ثانی از قلب مصرع اول مصرع ثانی و از قلب مصرعه ثانی مصرع اول پیدا
میشود قلب اللسانین اگر از آخر قلب کنند بیت عربی بلا قافیه بر می آید سما اکتیله امتحنا
بشبکن و مکن : مرادی مکو مکس بیلی متنبب : دیدم اورا مامون به شبین و مین
یعنی در خواری به هجر مرا و من نزدیک شدن است و نظر انداختن من یعنی همان و نو غائب کرده
شده است ذو الوجهین باستفهام هجو است قلب جیم را از در اول و زار در آخر قلب بیت

قلب مقید بدین صورت نوشته میشود و از حروف اول مهمله که هر مصرع از اول و آخر مقید بدست خوانده میشود

چون شوکه از وصال تو

[illegible]

اعنات در رو و در رو و یار بت ابر خود لازم کرده در هر مصرعه **تضمین** حاجت بشرح ندارد **تحت النقط** مشهور است **رقطا** گوسپند سیاه و سفید و در اصطلاح یک حرف نقطه دار و یک بی نقطه **الموصل** اگر یک یک مصرع پیوسته نویسند و کتابت درست آید **ترجمة اللفظ** ترجمه آید یا و ترجمه گشت مار **انتشاری** اگر یک یک مصرع یا همه بیت پیوسته نویسند صورت آره از دندانها پیدا میشود مبادل **الراسین** سر نام با خم و سر جام با نم بدل شد **جامع الحروف** همه حروف ابجد بی تکرار لفظ آورد **واسع الشفتین** لب بلب نمیرسد **واصل الشفتین** لب بلب می پیوندد **سیاق الاعداد** رعایت اسمای اعداد کرد **حروف** در همه بیت ردیف آورد **توشیح** اگر سر هر مصرع بگیرند مصرع پیدا میشود ع تا کی بسوزی در آتش هم نو و جز این در هر بیت صنعتی دیگر است **حسن التخلص** بجانب مدح گریز کرد **اطراد** اسمای اجداد ممدوح آورد بی تکلف **خیفا** بفتح اسپی که یک چشم او سیاه و یکی کبود باشد و در اصطلاح یک لفظ منقوطه و یک مهمله **مبالغه** گوهر باری خامه عقلا و عادةً ممکن است بمضامین عمده **اغراق** عادةً ناممکن است الا عقلاً بوجه معجزه **غلو** عادةً و عقلاً ناممکن **جمع** چند چیز را در یک صفت جمع کرد **تقسیم** زردی را بمهر و کاهش را بماه متعلق کرد **تفریق** فرق کرد درمیان آنحضرت و یوسف علیه السلام **جمع بالتقسیم** آسمان و زمین را جمع کرد و بین خورشید و ماه را باسمان و مزار را بزمین متعلق کرد **جمع بالتفریق** همچنان جمع کرد و فرق کرد **جمع بالتقسیم** و

تفریق از شرح بالا باید فهمید تجاهل مشهور است تجنیس زاید الاول عادت و سعادت و شعار
و عار زاید الاوسط بر و برو بردار الف رمسان نمائید شد زاید الاخر را مهمله در آخر ما زنا
شد با گشت مطرف منظور و منظوم و آز او و آزار تجانس خط بیت و بست و لست ناقص سر
سرو شار و شار مفروق گلزار مرکب بد و معنی آورد و به فرق کتابت تام یک لفظ بد و معنی آورد و مکرر
یک لفظ بد و معنی پهلوی هم آورد و متشابه ضد مفروق که در کتابت فرق نیست لف و نشر بر سه قسم مشهور
است تکرار ظاهر است و مشهور است تصغیر در بیت اول کا جهان تعظیم کی بجای تصغیر عمداً آورده شد که بنا کلمه
مراتب ارفع آنحضرت تصغیر کرده شود و این نوعی از جدت است ایهام مرشح چین بمعنی شکن است
و مقصود همین است و تتار برای رعایت معنی قریب که ملک چین باشد آورد ایهام موشح زنگی والی حبشه
نجاشی رضی الله عنه که ایمان آورد و نیز زنگی جانوریست که گل میوید پس گل برعایت است
و نکهت مشترک الرعایت چین و تتار برای رعایت نکست ایهام مجرد در همه بیت رعایات لفظ
بعید المعنی آورد و تلمیح قصه طلب گفت استعاره شرح استعاره و بیان هر قسمش طول میخواهد
و آن منظور نیست این قدر بس است که لفظی را مجازاً بجای استعمال کرد که اگر بر حقیقتش نظر کنند بجز
عاریت نباشد چنانچه گوهر شاهوار اشک و بادام چشم تشبیه مجرد و مشهور است تشبیه مرکب مشبه به حالت
که دررگ مجنون از نشتر پیدا شود و تشبیه عکس از بیت ظاهر است تشبیه مشروط از بیت ظاهر است
تشبیه تسویه از بیت ظاهر است تشبیه تفضیل از بیت ظاهر است تشبیه مضمر مقصود بجز تشبیه نیست
و گمان بخلاف میرود سیاق الاعداد معنوی چند چیز را بریک نسق راند تضاد و مشهور
است قسم دیگر در محاوره آورد مراعات النظیر مشهور است یعنی مناسبات چیزی آوردن
ادو روی اگر این بیت را بی تغیر نقاط پارسی کنند چنین شود سه دل من برده بلا شده
نام عشق است بت من نزار نام عشق قسم عشق چنانچه نام خدا قسم خدا و اگر کلمه خطاب القسم

کنند نیز می‌سپارد و چونکه بلا شد در نعت پسندیده نیست لهذا اعرابی واصل نعت کرده شد و نیش
اینست راه نمودی صلی الله علیه وسلم از وارد و چشم کردن خود بی مدهوش کردن خواب کرد و بجا
که عاشق است در تربت هر که زیارت کرد آنحضرت را یا آنحضرت او را یعنی بر خاکش قدم رنجه فرمود چنانچه
پندارد تحیر بر خود رانید واو مثلث اگر سه مصرعه را بشکل مثلث نویسند و اول هر مصرع به سرخی نشان نمایند
سازند مصرع چهارم از همان هر سه مصرعه بر آید

[illegible]

تاکید الذم مصرعه اول چنانست که گویا آینده مدح خواهد کرد و حال آنکه افزون تر مذمت کرده
تاکید المدح بر ضد تاکید الذم قیاس باید کرد و بیت مع معنی گفته‌اند از آن سخن گذشت تجرید از جانسوزی
صفتی موکد جانسوزی پیدا کرده خیال [illegible] بمعنی لغوی [illegible] دو که خون وار بمعنی خون آلود است
و ایهام در بیت دیگر آنکه بمعنی آبرو [illegible] دو معنی اصطلاحی [illegible] مراد است یعنی قاتل
و نزول [illegible] در پرده چشم حسن التعلیل علتی برای شادابی خود آورده که چشم آنچنان سخت جانی میخواهد
که بدون [illegible] ممکن نیست چنانچه اگر در بیرون [illegible] مقصود است اگر [illegible] موجود خواهند
معنی [illegible] که [illegible] عشاق است مشاکله [illegible] محاوره نیست الا در مقابله
تیغ ابرو بدین که محاوره است ایراد کرده توشیح قسم دیگر اگر اول و آخر هر چهار مصرع بگیرند یا بسرخی
نویسند بیتی به وزن بحر متقارب که رکن سالم و رکن محذوف [illegible] آید وزنش فاعلن فعلن چهار بار
دلبری بی وفایی [illegible] چون [illegible] رکن آخر فعلان [illegible] و
اگر [illegible] باقی ماند [illegible] بیتی دیگر [illegible] مقطوع [illegible] دل بود

چو دلبران ❊ بیکنی لبی ز رخت جهان ❊ وزانش فاعلن فعل چهار بار هزل با تجدید از مصرع اول معلوم میشود که سخنی تمنجروفی الواقع سخن مفید بیگوید هزل با تصحیف اگر گیر نگون اگیر بکون خوانند و زهد را نبود وارند یا بزید بصیغه نفی مضارع از زیستن خوانند و همچنین نهیر و رابنون نفی یا بای موحده خوانند از جد هزل گردد عکس در هر دو مصرع دو پاره منعکس آورد قسم دیگر اگر برگردانند بیتی بر وزن بحر متقارب بر آید الاسبب تنگی بحر خفیف که قصیده دران است اعراب و لفظ بدستور نماند ه حبیب محب و مسلم بکرم ❊ رنگارنی و مفضل مسلم ذوقافیتین هر سه قسم حاجت بشرح ندارد مسعد بدین صورت نوشته میشود و چهار بیت از طول و عرض به قوافی مختلف خوانده میشود و از عرض انچه مرقوم است از طول یک بیت میشود و مثل علی هذا دلبر پاک آشتی جوی ❊ بالب لعل رشک لولوی ❊

دلبر پاک	ایهٔ نازی	همه تن دلبری	شه ابرار
آشتی جوی	اصل ایمانی	دل عشاق	جان هر دیندار
بالب لعل	عیسی مریم	بارخ لاله گون	گل گلزار
رشک لولوی	آب حیوانی	همه آفاق	مطلع انوار

مسعد قسم دیگر

جانفزای	مه بینی	سردار	حق نمائی	بهر غنی	هشیار
شور جانی	شکر لبی	دلدار	پاک بینی	بهره وری	سالار
دلربای	سیمین تنی	غمخوار	آشنای	سبز خطی	ستار
نازنینی	نکوتری	پرکار	مه جبینی	چه پیمبری	مختار

مجموع سی و شش بیت به پیوند ارکان در یکدیگر از طول و عرض و اول و آخر حاصل میشود بخیال اختصار بر شش بیت کفایت کرده میشود اول از بحر رمل مثمن سالم جانفزای شور جانی دلربای نازنینی ❊ حق نمائی پاک بینی آشنای مه جبینی ❊ و اگر رکن آخر مقصور کنند یعنی حرف یا دور کنند وزن مطلع میشود جانفزای شور جانی دلربای نازنین ❊ حق نمای پاک بینی آشنای مه جبین ❊ و اگر از هر رکن یای تحتانی دور کنند بیت

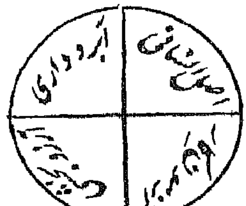
بروزن بحر مشاکل گذشته ای شوخ جانفزا شور جان و دل ربا نازنین ٭ حق نما پاک بین آشنا مه جبین ٭ دوم از بحر هزج مثمن مقبوض مزینی شکر لبی سمن تنی نکوتری ٭ بهر فنی هنروری بشری پیمبری ٭ و اگر یای تحتانی را از هر جا بیفگنند بیت بروزن بحر متقارب میشود سه مزین شکر لب سمن تن نکوتر ٭ بهر فن هنرور بشر پیمبر سوم در بحر متقارب اثلم سردار دلدار غمخوار پرکار ٭ هشیار سالار ستار مختار ٭ هرکه خواهد ارکان مقدمه را از طول و عرض اول و آخر دریکدگر پیوند کند سی و شش بیت برآید قطع الحروف همه حروف علیحده آورده و موصل دو حرفی خود ظاهرست مقدر مصرعه اول قطع مصرع دوم موصل دو حرفی مصرع سوم موصل سه حرفی مصرع چهارم موصل چهار حرفی و از رای مهمله بسبب قافیه مجبوریست مقدر دو حرفی دو حرف وصل و دو قطع برابر آورد و سه حرفی همچنان باید فهمید و از رای مهمله مجبوریست چهار حرفی همچنان باید دانست پنج حرفی شش حرفی هفت حرفی هر سه را همچنان قیاس باید کرد و رکن آخر فعلان بسبب رای مهمله و هم عدم گنجایش از صنعت خالیست مقدر قسم دیگر یک یک حرف قطع است باقی وصل مقدر قسم دیگر همه وصل اول چهار بعده سه بعده نیک و از رای مهمله مجبوریست متلون بدوازده وزن اول بحر خفیف که قصیده در آن نوشت فاعلاتن مفاعلن فعلان دوم بحر رمل فاعلاتن فاعلاتن فاعلان سوم دیگر بحر رمل فاعلاتن فعلاتن فعلان چهارم بحر سریع مفتعلن مفتعلن فاعلان پنجم دیگر بحر سریع مستفعلن مفتعلن فاعلان درین پنج وزن بی تکلف خوانده میشود ششم بحر خفیف سالم فاعلاتن مستفع لن فاعلاتن هفتم بحر خفیف مخبون صدر و ابتدا سالم فاعلاتن مفاعلن فعلاتن هشتم بحر رمل مسدس سالم فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن نهم بحر مذیل مستفع لن مستفع لن فاعلاتن دهم بحر اصم فاع لاتن مفاعلن فاع لاتن یازدهم بحر مجتث مستفع لن فاعلاتن فاعلاتن دوازدهم بحر منسرح مثمن مطوی مکسور مخبون مفتعلن فاعلن مفتعلن فع

درین هفت وزن باضافه یای تحتانی زاید در آخر خوانده میشود **مثلون منقوص** اگر رکن اول از
هر چهار مصرعه دور کنند بیتی بر وزن بحر بسیط مخبون بر آید مثاله برای تو دل من همی تپد انتشاره * بجسم تو کهی
نظر کنی ز مزاره * وزنش مفاعلن فعلن چهار بار - و رکن آخر بدال واو در رون یک بیت در یک بیت بحث ایشان
بحر خفیف ممکن نشد **مثلون محذوف** اگر پاره آخر از هر چهار مصرعه دور کنند بیتی بر وزن بحر مشتد اگر نشمن سالم
بر می آید مثاله مثل تو کی بود ای رخت جانفزا * بو به بو رشک گل مو به مو مشکسا **حسن الالتفات** هر شش قسم
حاجت بشرح ندارد از سرخی ظاهرست **تصحیح** همه بیت قافیه دارد **تصحیح با تجنیس** همچنان ظاهرست **تصحیح**
با تجنیس تام چون نه مشغول شدی باین افسوس که چگونه نیار آستی بدین عهد و امان را **ملمع** یک مصرع عربیست
و یک پارسی **موجه** آنچنان شود که از یک صفت صنعت دیگر پیدا شد **موجه بکر** کوتاه دستی ضد دراز دستی
یعنی کم آزاری همچنین کوتاه زبانی ضد زبان درازی **حشو** هر سه قسم حاجت بشرح ندارد **مسجع** همه قافیه
سوای قافیه اصلی آورد **متجانس** **ذو الدوایر** در همه بیت دایره ها آورد **ذو المدات** همچنان مد [illegible]
آورد **معرب** بر **قسم** در اول هر یک رعایت اعراب کرد و لغز حق تعالی در کلام مجید فرموده وقودها الناس
والحجاره و در روایتی آمده که کوهی از نزول این آیه چندان گریست که آب رو نماند و آب اشک آتش دوزخ را فرو
گشت **معما** در الف و الف تجنیس است پس الف بالا رفت و ممکن نیست که از شش هشت شمارد الا بتبدیل یات یا حا و حکم
تجنیس پس خا حی معجمه جای حطی گشت و عدد میم ملفوظی نود است پس اسم مبارک احمد صلی الله علیه وسلم پیدا است
معما قسم دیگر درین معما علاوه صنعت اسم معنی لطیف هم دارد که ظاهرست و از لفظ محب سرمد تقطیع نظر از تقدیم
و تأخیر که موهم سکت سبرت دفع باید کرد که اسم مبارک محمد صلی الله علیه وسلم پیدا گردد **ارسال المثل** مثل زده
ارسال المثلین دو مثل آورد **حسن الطلب** ظاهرست **مهمله** حروف منقوطه نیاورد **منقوطه** حروف مهمله
نیاورد و واو الف و را مهمله بسبب قافیه مجبوریست **اشتقاق** رعایت مشتقات کرد **فوق النقط** مشهورست
تنسیق الصفات چند صنعت متواتر شود **مربع** بدین صورت نوشته میشود و از طول و عرض یکسان [illegible]
خوانده میشود —

ماهرو	شاهد	افضل و	مرسل
شاهد	پاک	آشناو	یار
افضل و	آشناو	دلبرو	دوست
مرسل	یار	دوست	غمخوار

ذو الثلاثه به تغیر کتابت بهر زبان خوانده میشود پارسی آنچه در متن مرقوم است **عربی**
کان شکی لطیف علیه * خاتمی حاب لی ببابک صار

هست خواری من برای خیال خوابش چشم دیده خیانت کرد مرا وبی بهره شد با من بود و من همسایه یعنی راز من آشکارا کرد ارد و کان معنی لطیفه غیبی :: چاهی جانی پیاتی چار :: **حذف** هشت حرف عربی نیاورده شود ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف **قول بالموجب** لفظیکه مقصود قایل است آ معنی که مقصود او نیست آورده **ذوالوجهین** آورده در بیان سهل و دشوار بر چهار سم وخبر میتواند شد ثمن المساوات لفظ سو در عربی بمعنی بیشتی است سوال جواب ظاهر است **حسن الارسال** فرستادن دل اجزای مصرع ... ار یک از مصرع اول خیال بجانب زشتی میرود واز مصرع ثانی خوبی بے پایان ظاهر میشود ... مسجع های دیگر علاوه مسجع وقافیه اصلی آورده **تفسیر خفی وجلی** الفاظ مبهم آورده و شرح کرده بعد بیت لیلی عقلی بر قول خود آورده **ارصاد** اگر بلفظ بناشم سکوت کنند سامع بعد دانستن بنای قافیه تواند دانست که از قافیه خواهد بود **تنزل** اگر رای جمله اولی را در سر دار کسره دهند دو بیت دیگر گون نهان را فتحه دهند معنی دیگر شود **عکس** بد بصورت نوشته میشود واز هر جا که خوانند بیتی مقرر پیدا میشود ـ



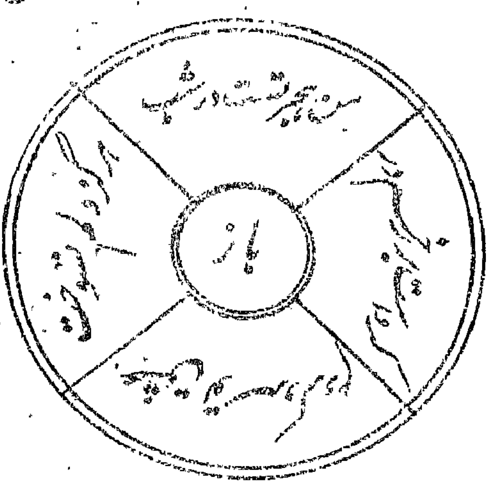
تراقی هر چهار مصرعه با یکدیگر همی پیوندد **استخدام** لفظی مشترک المعنی آورده وبعده ضمیریکه در ابهام معنی غیر مقصود می افگند **تعلیق** شرط وجزا هر دو بعقل وعادت ممکن **بیت دوم** شرط وجزا هر دو بعقل وعادت ناممکن **بیت سوم** شرط بعقل وعادت ممکن وجزا هر دو ناممکن **بیت چهارم** شرط بعقل وعادت ناممکن وجزا هر دو ممکن **بیت پنجم** شرط بعقل وعادت ممکن وجزا بعادت ناممکن وبعقل ممکن **بیت ششم** شرط بعادت ناممکن وبعقل ممکن وجزا هر دو ناممکن **اظهار المضمر** اگر از یکی از مصرعه هاء صنم عیب جو شده غافل حرفی در دل بگیرد و پر شده این دو بیت خوانده بپرسد که آن حرف در کدام مصرعه هست و در کدام نیست حسب تفصیل

ذیل معلوم شود اول صاد مهمله دوم نون سوم عین مهمله چهارم غین معجمه اول دوم واو
اول سوم جیم اول چهارم یای تحتانی دوم سوم میم دوم چهارم شین معجمه سوم چهارم فا
اول سوم چهارم دال مهمله دوم سوم چهارم بای موحده در هر چهار مصرعه الف رد العجز
علی الصدر لفظی که در عجز است در صدر و حشو و عروض و مطلع بترتیب در هر چهار بیت
آورده رد العجز مع التجنیس همچنان در هر چهار بیت به تجنیس آورده رد العجز مع الاشتقاق
همچنان باشتقاق آورده رد العجز ملحق به متجانس همچنان بالفاظ قریب التجنیس آورده معاد و اواخر
مصاریع در اوایل آورده ابداع اهل شعر هرچه در عالم است از ظل الله میگویند و اهل وجود عین
ذات پس همین احتجاج که در بیت است وصف سایه آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی نکرده و اگر
باشد قصر تشبیه و همین صفت بدعت ذو رویتین اگر کتابت نقاط را تغیر کنند عربی شود

عاشق فینا کبا بل تاریك ✲ محمد تربك شهید با صنایع بدیع

همه از سرحی فهمیده میشود یعنی اسمای صنایع خود بجای شرح است بحر رعایت ایهام و انجام
نیست الا شش صنعت که نه اهل شرح است نوشته میشود قلب مستوی مع التجنیس اسمای
چون قلب کنند یار شود و یار و بار تجنیس است و برای را چون قلب کنند یارب شود
و یارب و یارت تجنیس و قم را چون قلب کنند مقر میشود و مقر و سقر تجنیس و چون
روشن را قلب کنند نشور میشود و نشور و لبسور تجنیس و رای را چون قلب کنند یار میشود و
و یار و نار تجنیس و مطابقت آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم رای روشن رقم است از برای
رای و این اشارتست بعقل کل و عقل اول بودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم و روشن رقم
آشکار او رای تلمیح بآیه کلام مجید ما کذب الفواد ما رای خلاصه اینکه عقل کل است باعلان
حق دیدار و اگر در سوز نار زیارت او کند سقر حاصل شود و درین بیت شش صنعت است

قلب مستوی تجنیس خط تلمیح تجنیس ناقص تجنیس زاید الاول و مراعات النظیر و جابجا تجنیس
ابیات آمده است درین مقام نوشته شد ایهام مرکب دو لفظ مرکب مکرر آورده و یکجا معنی اصلی
مراد گرفته یعنی بری بیکی و تری ضد خشکی فتامل تضمین التعجیم اگر حروف معجمه هر دو بیت یکجا
کنند بیتی منقوطه حاصل میشود ــه زینت بیش زینتش بینی ؛ از زیب جنت بجنین فتن تنی
تضمین التعطیل اگر حروف هر دو بیت یکجا کنند بیتی مهمله پیدا میشود ــه در دو سه
واواه دل ما را ؛ مهر او محو کرد دلها را ؛ الف را سبب بنای قافیه قلب است
تضمین التعطیل و التعجیم اگر الفاظ منقوطه علیحده و الفاظ مهمله علیحده جمع کنند
یک بیت منقوطه و یک بیت مهمله جدا جدا بر آید چنانچه بعد این صنعت آن هر دو بیت
در متن مرقوم است و در قافیه منقوطه الف و رای مهمله ضروری است ـ
تجنیس مقید هر دو درین صورت نیز نیستند و بهر دو تجنیس در اول و آخر
بجو انند ـ



الحمد لله که این مختصر بپایان آمد اگر ارباب سخن از رشک و خودبینی بیکسو زده بسر و او آیند و دیدهٔ نازک نمایند توانند گفت که باوجود صنایع بدین پایه صاف و بی تکلف گفتن و از اغلاق و تعقید پاک بودن دشوار است هر که چنین گوید به آفرین سزاوار است و اگر رشک مدار انکنند و خودبینی گوارا نکنند کیست که زبان از کام بجنباند و تلخ حرفی شیرینی حیات بمزه نگرداند

نه بیند مدعی جز خویشتن را	که دارد پردهٔ پندار در پیش
گرت چشم خدا بینی ببخشند	نیابی هیچکس عاجزتر از خویش
عزیزا من بدین گفتار سعدی	کنم هر وقت تسکین دل ریش

((۵۱))

تاریخ هذا التألیف انتخاب خاطر عاطر جناب مصنف صاحب دامت فیوضهم

عبد الرزاق شاعر نکته شناس	فرخنده صفت بملت مصطفوی
دهلی مسکن ز تاجران نامی	دولتمندی فدای دین نبوی
سعی قاسم بطبع این نسخه نمود	مشکور ز لطف او بتقدیر قوی
گر در تو ز مردمی شناسیست عزیز	باید که ز شکر هردو غافل نشوی
زین بیش آن به که سال طبعش گوئی	مطبوع سخنوران عالم بنوی

تاریخ هذا ریختهٔ کلک جناب مولوی قاسم علی صاحب تلمیذ حضرت مصنف دام مجدهم

شد طبع جواهرات الصنایع	در نعت حبیب خاص داور
هر مصرع از وست پر ز صنعت	هر شعر از وست پر ز اسرار
تصنیف شریف آنجناب است	کز هر سخنست [illegible]

هر صنعت فن شاعری را	گردست درین قصیده اظهار
شرحش شده کاشف صنایع	تا راه بری بکنه اشعار
نه سفته کسی چنین گهرها	نه سفته شود بدهر زنهار
نظمش بفروغ ماه و مهر است	هم نثر بحسن در شهوار
نامش در نابد اندرین بحر	در نظم عزیز شد بگفتار
از حضرت پاک شاه خادم	گردید بحر قداش سزاوار
درویش شد از توجه شاه	بے مال و زر است زو کله دار
گر وخر سنش خوشه چینان	آرند همین هجوم بسیار
قاسم بُد دری فراوان	از خوان ویست زله بردار
تا دیده لقاے پاک اورا	تمهید و هم بفن اشعار
تصنیف قصیده اش بطبعش	ملحق گردید آخر کار
هاتف تاریخ عیسوی گفت	آئین نعت نبی مختار ۱۸۸۶ع
پس گفت براے طبع هجری	نعت مطبوع صدق اسرار ۱۳۰۳ھ

وله

چون شرف زیافت از نعت پیمبر سلک طبع	عالمی گردیده باشوق دل و جان خواستگار
سال طبعش قاسما از غیب اندر فکر من	در سراج عظمت آمد با حروف نقطه دار ۱۳۰۳ھ

تاریخ هذا از نتائج افکار محمد وزیر وزیر مالک رپن پریس کلکته و گلدسته سخن

آمد چو به طبع نعت احمد	از فکر عزیز نظم چیده
سالش چو وزیر جستم از دم	از غیب چنین ندا رسیده
تاریخ بگو تو با سر حمد	مقبول خدا شده قصیده ۱۳۰۳ھ

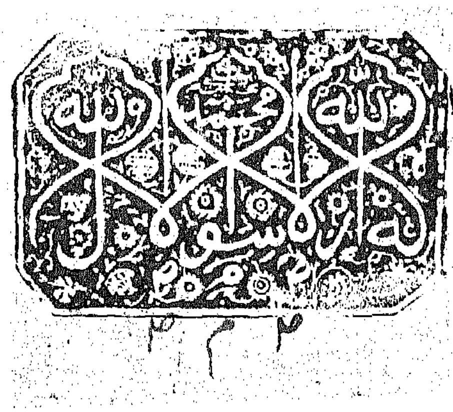
غلطنامہ قصیدہ لغتیہ مرات الصنائع

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۲ حاشیہ	اخباب	اخبات
۳	۶ حاشیہ	الموصل مطلق	الموصل المطلق
۳	۱۱ حاشیہ	تو	تو
۴	۱ حاشیہ	حسن التخلص	حسن التخلیص
۴	۱۷	ہر گل خندہ	ہر گل زخندہ
۵	۵	بہ ہست	بہ است
۵	۷	کردوم	گردوم
۵	۱۱	تاب	تاب
۶	۳	لب او لعل	لب او لعل او
۶	۸	کا تھا فارسی	کا تھا عربی
۶	۱۱	زنگی	زنگیی
۸	۱	جو	پتو
۸	۶	مشددہ	مشددہ
۸	۹ حاشیہ	الزم	الذم
۸	۱۹	بیاں	بہار
۱۸	۸	مشتقی	مستقیمی
۱۰	۱۵	بجیرتم	بجبرتم
۱۰	۱۸	بمانزہ	بمانند
۱۱	۱۹	بسیار	بسپار
۱۲	۱	بان	ہان
۱۳	۶	جان بیجان	جان پی جاں
۱۳	۱۴	نظاہرر	نظاہرو
۱۴	۷	نرد	نردم
۱۴	۱۳	ہشتم	ہستم
۱۵	۸	ویدہ	دیدہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۶	۴	جیر	بر جیر
۱۶	۶	آمد	ابر
۱۶	۹	ہادی مہدی	ہادی و مہدی
۱۶	۱۳ حاشیہ	بکسر	مکسور و
۱۶	۱۹ حاشیہ	بیف نہدے	نیفشاندی
۱۷	۱	ستخفے	ستحقے
۱۷	۱۲ حاشیہ	التجنیس	بالتجنیس
۱۷	۱۹	دود	دور
۱۸	۱۰	درود	درودے
۱۹	۸	یا پیچ	با پیچ
۱۹	۹	+	۲
۱۹	۴ حاشیہ	ای	ای
۲۰	۱۸	غایت	غایب
۲۱	۶	و اخرہ	والآخرہ
۲۱	۱۷	دیدرم	دیدیم
۲۲	۶	یا خم	باخم
۲۲	۱۲	بوجہ معجزہ	وجہ معجزہ
۲۳	۷	گروہ منشور	شہرہ منشور
۲۳	۱۲	سطفے	لفظی
۲۴	۱۱	آدمیت	آدمیت
۲۴	۱۵	چون قمر	چو قمر
//	//	بذال	مذال
۲۵	۱	زرخت	ازرخت
۲۵	۲	مسخر	مسخر سیگویا
//	//	زہر	زہرہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۵	۱۲	ہمہ	ہمہ
۲۵	۱۹	مقصود	مقصور
//	//	مطلوع	مطبوع
۲۶	۵	عرض اول	عروض اول
۲۶	۱۹	مکسور	مکسوف
۲۷	۸	صنعت	صفت
۲۷	۹	ہمہ قافیہ	سر قافیہ
۲۷	۲۴	در ہر زبان	در بستہ زبان
۲۷	۲۵	ستیتی	ستیتی
۲۸	۷	مسیح	مسیحا
۲۸	۱۵	اگر از بیکے	اگر بیکے
۲۸	آخر	پر سشندہ	پرسندہ
۲۹	۲	سوم چہارم فا	سوم چہارم فا
+	۲	۴	اول دوم سوم الخ
+	۲	۴	اول دوم چہارم
۲۹	۱۰	کباد ل	کبا دل
۲۹	۱۲	راسی	رای را
۲۹	۱۹	کند	کنند
۳۰	۶	راسے	رای مہملہ
۳۱	۲	دیدہ	دیدہ
۳۱	۴	نکنند	نکنند
۳۲	۸	ہمین	ہمی

تمام شد



۲۳۹۰ م

۸۹۱۶۵ ۱۳۲

This book was taken from the Library on the date last stamped. A fine of 1 anna will be charged for each day the book is kept over time.

۵۲۳

ف ٨٩١٤٥١٣٢

٣٩٩ م

٥٣٣

مرآة الصناع

Date	No.	Date	No.